

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال سیزدهم - شماره دوم - تابستان ۱۴۰۲ - شماره پيوسته ۴۰

واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی سنتی در دهاقان با تکیه بر کاشت گندم و جو

(ص ۱-۲۳)

زهرا اسدیان^۱، مریم محمودی^۲ (نویسنده مسئول)، پریسا داوری^۳

: 20.1001.1.2345217.1402.13.2.1.0

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۲۶

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

دهاقان از زمان‌های گذشته یکی از مناطق خوش آب و هوا، حاصلخیز و مستعد برای کشاورزی بوده است. با توجه به حاصلخیزی زمین‌های دهاقان، مردم در گذشته به شکل ارباب و رعیتی و خرده‌مالکی به کشت گندم، جو، حبوبات و غیره به شکل سنتی مشغول بودند که با روی کار آمدن وسایل کشاورزی، این حرفه شکل جدیدی به خود گرفت. کشاورزی به شکل سنتی با واژه‌ها و اصطلاحات خاصی همراه بوده که هنوز این واژه‌ها و اصطلاحات در بین مردمان قدیمی و افراد میان سال باقی مانده است. نگرانی ناپودی این واژه‌ها و اصطلاحات و لزوم حفظ آن‌ها، نگارندگان این مقاله را به جمع‌آوری برخی از این واژه‌ها، واداشت. این پژوهش با استفاده از روش میدانی و کتابخانه‌ای به بررسی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به کاشت و برداشت، سروده‌های گندم‌کاران، ضرب‌المثل‌ها و شیوه آبیاری محصولات کشاورزی با تکیه بر کشت گندم و جو در دهاقان پرداخته است. از بررسی مجموعه اعتقادات و نیز واژه‌ها و اصطلاحات رایج در میان کشاورزان دهاقان روشن می‌شود که این شهر، فرهنگی دیرپا و اصیل دارد و مجموعه‌ای از آیین‌ها و واژه‌ها و اصطلاحات بسیار کهن و ناب را حفظ کرده است.

کلمات کلیدی: کشاورزی، آبیاری، اصطلاح، دهاقان.

^۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهاقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهاقان، ایران.

E-mail: z.asadian1559@gmail.com

^۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهاقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهاقان، ایران.

E-mail: m.mahmoodi75@yahoo.com

^۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دهاقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهاقان، ایران.

E-mail: parisa.davarii@gmail.com



Terms and expressions of traditional agriculture in Dehaghan with emphasis on planting wheat and barley

Zohre Asadian¹

Maryam Mahmoodi^{2*}

Parisa Davari³

Abstract

Dahaghan has been one of the regions with nice climate, fertile and suitable for agriculture since long time ago. Due to the fertility of the Dehaghan land, in the past, people were engaged in the cultivation of wheat, barley, beans, etc. in the form of peasant, lords and small owners in a traditional way, but via modernization of agriculture, this profession has shown a new form. Agriculture has traditionally been associated with certain words and terms that still remain among old people and middle-aged ones. The anxiety of these words and terms destruction and the need to preserve them made the writers to collect these words. Using the field and library method, this research has investigated the words and expressions related to planting and harvesting, wheat farmers' songs, proverbs and the irrigation method of agricultural products relying on the cultivation of wheat and barley in Dahaghan. From examining the set of beliefs as well as common words and expressions among peasant farmers, it becomes clear that this city has a long-lasting and original culture and has preserved a set of rituals, words and expressions very ancient and pure.

Keywords: agriculture, irrigation, terminology, Dehaghan.

¹. Ph.D Candidate of Persian Language and Literature Department, Dehaghan Branch, Islamic Azad University, Dehaghan, Iran.

E-mail: z.asadian1559@gmail.com

². Associate professor of Persian Language and Literature Department, Dehaghan Branch, Islamic Azad University, Dehaghan, Iran. (*Corresponding Author*)*.

E-mail: m.mahmoodi75@yahoo.com

³. Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Dehaghan Branch, Islamic Azad University, Dehaghan, Iran.

E-mail: parisa.davarii@gmail.com.

۱. مقدمه

بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات زبان فارسی، امروزه در تداول عامه، کاربرد خود را از دست داده و گاه فراموش شده‌اند. خوشبختانه هنوز برخی از این واژه‌ها و اصطلاحات در گویش‌های محلی و قومی کاربرد دارند. «زبان‌شناسان و مردم‌شناسان در بیان اهمیت حفظ زبان‌ها و گویش‌های اقلیت، عمدتاً به مسایلی چون لزوم وجود تنوعات زبانی در سطح جهان، نقش زبان در حفظ و انتقال فرهنگ‌ها و اهمیت زبان به عنوان نماد هویت قومی و نژادی اشاره می‌کنند» (ناصح، ۱۳۸۹: ۲۳۴). ایران سرزمینی است که کشاورزی در آن پیشینه‌ای کهن دارد. در شهرها و روستاهای مختلف، اصطلاحات و واژه‌های زیادی وجود دارد که به دلیل تحولات زندگی و تغییر روند کشاورزی در معرض فراموشی هستند و جمع‌آوری و حفظ و نگهداری آن‌ها ضروری و لازم است.

دهاقان مرکز شهرستان دهاقان در جنوب غربی اصفهان، با فاصله نود و شش کیلومتر از اصفهان واقع شده است. این شهر از شرق به شهرضا، از غرب به بروجن، از شمال به مبارکه و از جنوب به سمیرم منتهی می‌شود. موقعیت جغرافیایی دهاقان ۵۱ درجه و ۳۹ دقیقه طول جغرافیایی و ۳۱ درجه و ۵۶ عرض جغرافیایی و ارتفاع آن از سطح دریا ۲۱۵۰ متر است. دهاقان منطقه‌ای کوهستانی از سلسله جبال زاگرس و دارای آب هوای سرد و کوهستانی با زمستان‌هایی سرد و تابستان‌هایی نسبتاً معتدل است. «کوه‌های منطقه از نظر زمین‌شناسی به دوران دوم زمین‌شناسی تعلق دارد» (عناقه و محمدی، ۱۳۸۱: ۴۵). آبریز این کوه‌ها از طریق چشمه‌ها و قنات‌های اطراف به رودخانه شور سرازیر شده و پس از طی حدود ۸۰ کیلومتر و گذشتن از شهرهای لنجان و مبارکه به رودخانه زاینده‌رود متصل می‌گردد. در وصف دهاقان در کتاب «نصف جهان فی تعریف الاصفهان» آمده است: «دهاقان محلی آباد و باغستان زیاد دارد و انگور و سیب خوب در آن است و در کوهستان آن کبک و شکار بسیار است... هوایش سرد و سرحد به خاک فارس اتصال دارد و آبش از چشمه معروف به چشمه خون‌سار است» (الاصفهان، ۱۳۶۸: ۳۱۸).

دهاقان در گذشته به دلیل بارش بسیار برف و باران، از نظر کشاورزی بسیار غنی بوده و مردم منطقه در مزارع اطراف دهاقان مشغول کشاورزی می‌شدند. از آنجا که «رونق کشاورزی هر منطقه در درجه اول بستگی مستقیم به نزولات آسمانی بالاخص بارش باران دارد؛ اثر میزان بارش در حفظ رطوبت و تأمین نیاز آبی گیاهان در عرض‌های جغرافیایی متفاوت می‌باشد» (نصوحی، ۱۳۸۶: ۵۰)، در سال‌های اخیر به دلیل بارش کم برف و باران و خشک شدن چاه‌ها و قنات‌ها، برخی کشاورزان برای اشتغال، ناچار به مناطق دیگر سفر می‌کنند.

مزارع کشاورزی دهاقان از سال‌های قبل زیر کشت محصولاتتی از جمله لوبیا، عدس، نخود، گندم و جو بوده است. اهمیت حرفه کشاورزی که از صدها سال پیش تاکنون محل کسب و درآمد مردم دهاقان

بوده، باعث شد که نگارندگان این پژوهش به تبیین و تحلیل اصطلاحات، واژه‌ها، نظام آبیاری و اشعاری که کشاورزان در حین کار، بخصوص در موقع برداشت محصول (گندم و جو) می‌خواندند، بپردازند.

۱-۱. پیشینه تحقیق

پیش از این، مقالاتی با موضوع واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی در مناطق دیگر از جمله قهدریجان و بیرجند و نیز نوشته شده است ولی پژوهشی درباره کشاورزی سنتی و اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی در دهقان انجام نشده است.

۲-۱. روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، کتابخانه‌ای- میدانی است. در تحقیق میدانی با حضور در محله‌ها و مصاحبه و گفتگو با افراد بومی و کشاورزان میان‌سال و کهن‌سال،^(۱) اصطلاحات، واژه‌ها و اطلاعات مربوط به کشاورزی سنتی دهقان گردآوری شد. از پنج کشاورزی که با آن‌ها مصاحبه شده است دو نفر که در رده سنی هشتاد تا نود سال قرار دارند؛ خودشان سال‌های بسیاری مشغول کشاورزی به سبک سنتی بوده‌اند و سه نفر که در رده سنی پنجاه تا شصت سال قرار دارند از جمله کشاورزانی هستند که در سال‌های قبل به کشاورزی را به روش سنتی انجام می‌داده‌اند و در سال‌های اخیر به کشاورزی صنعتی مشغولند.

۲. بحث و بررسی

۱-۲. کاشت سنتی گندم و جو

دهقان از نظر اشتغال افراد به کشاورزی و تولید محصولات کشاورزی جایگاه خاصی در استان اصفهان دارد. تا پنجاه سال قبل، کشاورزی در دهقان به صورت کاملاً سنتی و با ابزارآلات ساده و به کمک حیوانات انجام می‌شد. در معماری خانه‌های قدیمی، محلی برای نگهداری حیوانات، ضروری و لازم بود که به آن «باربند» گفته می‌شد. در دهقان قدیم، زمین‌های زراعی به صورت جریب بوده است و به زمین کشاورزی «لته» می‌گفتند. اصلی‌ترین محصولات این شهر، گندم و جو و عملیات کاشت و برداشت آن به شرح زیر است:

۱-۲-۱. آماده کردن زمین کشاورزی و شخم‌زنی

در گذشته، شخم‌زدن زمین با گاو نر و الاغ انجام می‌شد اما امروزه کشاورزان غالباً زمین را به وسیله بیل می‌کنند. در هر صورت، مراحل شخم‌زدن زمین به این ترتیب است:

برای اینکه زمین بهتر شخم بخورد، ابتدا زمین را نمدار می‌کنند تا زمین «سیله» بیاید؛ یعنی زمین کشاورزی گل نباشد و به پای انسان نچسبد. کشاورز برای انجام سریع و بهتر شخم، ابزارآلات کشاورزی را تند و تیز می‌کند. کندن زمین‌های زراعی کوچک توسط خود کشاورز با کمک و یاری یک نفر دیگر به روش «دو بیله» با ابزاری به نام «بیل نوکی» انجام می‌شود. در این روش، دو نفر به صورت هم‌زمان بیل را در زمین فرو برده و خاک را زیر و رو می‌کنند، که کار بسیار طاقت‌فرسایی است. کیفیت کار با بیل به مهارت کارگر و شرایط خاک بستگی دارد. به افرادی که با بیل زمین را می‌کنند «مل‌کن» (ملک‌کن) و به کندن زمین «مل‌کنی» (ملک‌کنی) می‌گویند. کشاورزان در مزارع بزرگ، از گاوآهن استفاده می‌کنند که ابزار آن شامل خیش و دو گاو نر ورزیده (ورزاؤ) است. یوغ و هوچنگ یا اوجنگ برای بستن گاوآهن بر روی دو گاو است. «گاوآهن ایرانی عبارت از قطعه چوب بزرگ استوانه‌ای شکلی به نام کنده است که نوک تیز و شیب‌داری در جلو دارد. قسمت نوک‌تیز و شیب‌دار کنده را خیش گویند. خیش را به وسیله قطعه فلزی می‌پوشانند تا به استحکام، دوام و راندمان گاوآهن بیفزایند. کنده گاوآهن با یک محور به نام دیرک و تسمه‌هایی به نام پراق به قطعه چوبی به نام بوغ بر روی گردن دام قرار می‌گیرد. در روی کنده، دسته‌ای برای هدایت گاوآهن نصب گردیده است. در انتهای دیرک و محل ارتباط پراق، سوراخ‌هایی برای تنظیم عمق کار گاوآهن وجود دارد» (خواج‌پور، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

برای شخم‌زدن کامل و مطلوب زمین کشاورزی، دو شخم عمود بر هم می‌زنند. پس از آن‌که زمین به طور کامل شخم زده شد، با وسیله‌ای به نام کلوخ‌کوب، کلوخ‌ها را صاف می‌کنند. پس از آن نوبت به مرزبندی یا کرت‌بندی زمین کشاورزی می‌رسد که در اصطلاح به آن «کورتی» (kowitz) گفته می‌شود. مرزبندی زمین با ابزاری به نام «کتور/کتفر» انجام می‌شود.

۲-۱-۲. کاشت و بذرپاشی

وقتی زمین شخم زده شد، بذرپاشی شروع می‌شود. در این مرحله، کشاورزان پارچه‌ای چهارگوشه، به نام «وربندی» را به کمر بسته و دو طرف دیگر آن را با یک دست به جلو گرفته، بذرها را داخل پارچه ریخته و با ذکر اسمای خدا آن‌ها را روی زمین می‌پاشند. کشاورز وقتی بذرها را در مشت می‌گیرد، زمزمه می‌کند: «اول خدا، چرنده، پرنده، درنده و گوینده لاله‌الاله‌الله». برای اطمینان کامل از این که بذر در همه جای زمین پراکنده شده است، در دو مرحله عملیات بذرپاشی انجام می‌گیرد. وقتی مرحله بذرپاشی به پایان رسید، «واز» یا شاخه درخت را بر زمین می‌کشند، تا بذر زیر خاک برود. به این مرحله از کشاورزی «وازکشی» می‌گویند. واز را با ورزاؤ یا الاغ بر روی خاک می‌کشند تا «سله» زمین شکسته شود. منظور از سله زمین، سفت‌شدن لایه‌ای از خاک است که پس از اولین آبیاری صورت می‌گیرد که به این حالت «وسقی» می‌گویند.

زمان کاشت گندم و جو از پانزدهم مهرماه شروع می‌شود. اطلاع کشاورز از زمان دقیق کاشت محصول بسیار مهم است؛ زیرا درجه سرما و گرما روی گندم اثر می‌گذارد. «تاریخ کاشت، نقش مؤثری در کاهش سرمزدگی محصولات زراعی می‌تواند داشته باشد؛ به عنوان مثال، چنان‌چه فاصله زمانی کشت بذر گندم در پاییز تا رسیدن دمای روزانه به صفر درجه سانتیگراد دو ماه طول بکشد، بوته گندم ۳ تا ۵ پنجه زده و کربوهیدرات‌های لازم نیز در آن ذخیره شده است. آن گاه این بوته تا ۲۰ درجه سانتیگراد مقاومت خواهد داشت» (نصوحی، ۱۳۸۶: ۴۳). ده روز پس از کاشت، آبیاری انجام می‌شود و تا پایان فروردین ادامه دارد. رشد گیاه در زمستان بستگی به بارش برف و باران دارد. بعد از آبیاری، گندم به حالت «قام» می‌رود؛ یعنی گندم به خواب می‌رود. گندم وقتی نصفش سبز شده می‌گویند، «قاراول» شده است. گندم تا زمان رسیدن مراحل را پشت سر می‌گذارد:

۱. مرحله جوانه‌زدن است، وقتی که ریشه‌چه و ساقه‌چه دانه ظاهر می‌شود.
۲. هنگامی که محصول می‌خواهد از زیر زمین بالا بیاید مرحله سبز شدن است که می‌گویند: گندم «کُچه کرده» (koče karde) است.
۳. هنگامی که ساقه اصلی شکل گرفت از کنار آن شاخه‌های فرعی پدید می‌آید که می‌گویند پنجه زده یا «بنه» (bone) زده است.
۴. وقتی که گندم‌ها بلند شده و خوشه نکرده‌اند، گندم «قصیل» (qasil) «خصیل» بسته است.
۵. پس از آنکه تعداد بسیاری از گندم‌ها خوشه کرد، مرحله «صاف خوش» شدن است.
۶. مرحله «گل گندم» زمانی است که گندم گل می‌دهد. این مرحله، مرحله بسیار حساسی برای گندم است و نیاز به مراقبت بسیاری دارد.
۷. در خردادماه گندم‌ها شیر می‌ریزد و به آبیاری بیشتری نیاز دارد. زمان آبیاری به فاصله شش روز برای گندم و جو است و اگر این زمان حتی یک روز به تأخیر بیفتد، گندم لاغر می‌شود. خوشه‌دادن بوته‌های گندم و جو بعد از پنجه‌دهی تشکیل می‌گردد. وقتی خوشه‌های سبز گندم پُر و دانه‌ها سفت شد، آبیاری متوقف می‌شود.
۸. در این مرحله، رنگ سبز خوشه‌ها به زردی متمایل می‌شود و به اصطلاح می‌گویند گندم «بور» (زرد) شده است.

۲-۱-۳. برداشت محصول گندم و جو

برای برداشت محصول، کشاورزان ابزار خاص درو را تهیه و از صبح زود، زمانی که وزش باد مناسب باشد، به مزارع می‌روند و کار را با نام خدا و یاد ائمه اطهار شروع می‌کنند. مراحل دروی گندم و جو به شرح ذیل است:

۱. وقتی گندم رسید و خشک شد، چند خوشه از آن را کف دست خرد کرده و پس از اطمینان از خشک شدن کامل، گندم‌ها را با اوراق (داس) چیده و روی هم انباشته می‌کنند، که به این دسته‌های کوچک گندم «بافه» می‌گویند.

۲. مرحله بعد، «بافه‌برداری» نام دارد. بافه‌ها را به صورت استوانه‌ای روی هم انباشته می‌کنند؛ به این گندم‌های انباشته‌شده، «پولک» (powlek) می‌گویند. تعداد پولک‌ها در مزارع به وسعت زمین زراعی و محصول کشت‌شده در آن بستگی دارد. گاهی مزارع بزرگ، چهل تا پنجاه پولک دارد. برای اینکه محصول از آسیب پرنده‌ها و گوسفندان در امان بماند، خوشه‌های گندم در داخل پولک و سوفال‌ها (sufâl) (ساقه‌های گندم) بیرون از پولک قرار می‌گیرند.

۳. بعد از چیدن گندم، در قسمتی از زمین آب را رها می‌کنند. کلوخ‌ها را صاف نموده وقتی سیله آمد و زمین خشک شد، روی آن کاه پاشیده، با غلتک روی آن کشیده و «جاخرمن‌مالی» درست می‌کنند.

۴. در این مرحله نوبت به «رؤبرداری» است که پولک‌های گندم را یکی‌یکی در جاخرمن‌مالی کنار هم می‌گذارند.

۵. مرحله بعدی «آشوم‌کشی» است. خرمن‌کوب را «چوم‌کش» می‌گویند. چوم‌کش با هوچین، دور تا دور خرمن را گندم می‌ریزد، بعد با ورجین که به اسب یا گاو بسته شده روی این گندم‌ها می‌چرخد، به این گندم‌های خرد شده «آشوم» می‌گویند. وقتی گندم‌ها خرد شد آن‌ها را کنار زده و قسمت دیگری را خرد می‌کنند. وقتی ورجین به حیوان بسته شد، با پارچه‌ای چشمانش را می‌بندند و زنگوله بزرگی به گردنش می‌آویزند تا صداهای اطراف او را از مسیر منحرف نکند و به اصطلاح، رم نکند.

۶. بعد از دروکردن خرمن، نوبت به بوجاری می‌رسد. ابزار مخصوص بوجار «هوچین» است. بوجار صبح زود یا عصر که وزش باد شدید است مشغول به کار می‌شود. با هوچین، گندم را به طرف بالا پرتاب می‌کند به گونه‌ای که کاه یک طرف و گندم به طرف دیگر ریخته شود. به گاهی که یک طرف جمع شده «لمبه‌کاه» و به گندمی که یک طرف انباشته شده «دجه گندم» می‌گویند.

۷. در این مرحله با ابزار «گم» گندم‌ها را می‌بیزند تا گندم جدا شده و گندم‌های خرد نشده یا «کوزل» در کم باقی بماند. پس از آن، کوزل‌ها را به منزل برده، خانم‌ها با وسیله‌ای به نام کوزل‌کوب آن‌ها را خرد و گندم‌ها را جدا می‌کنند.

۸. مرحله پایانی، تقسیم محصول است. قبل از تقسیم محصول، مزد خرمن‌کوب، بوجار و دشتبان از کل محصول پرداخت می‌گردد. سهم خرمن‌کوب از بوجار بیشتر است؛ به طور مثال از صد من گندم، شش من به خرمن‌کوب و چهار من به بوجار می‌رسد. هنگام تقسیم محصول اگر فردی هم در خرمن حاضر شود، سهم او را پرداخت می‌کنند که به این سهم «خرمن‌بره» می‌گویند. در تقسیم محصول اگر ارباب به رعیت خود اعتماد دارد، کار تقسیم را بر عهده خودش می‌گذارد و گرنه شخصی از طرف ارباب

یا خان در مزرعه حاضر می‌شود که به او «سرکار» می‌گویند. ارباب، دو قسم و رعیت یک قسم سهم می‌برد.

۲-۲. هواشناسی در کشاورزی

در قدیم ساعت‌های امروزی موجود نبود و مردم با تقویم سر و کار نداشتند، اما علم خاصی درباره اجرام آسمانی داشتند. اصطلاحاتی که به کار می‌بردند عبارت بود از ستاره باد خنک، ستاره دزده، ستاره آشکاره و غیره. زمان ستاره دزده، ۱۷ مرداد و زمان ستاره آشکاره، ۲۵ مرداد است. وقتی ستاره آشکاره بالا می‌آید، هوا رو به خنکی می‌رود و در اصطلاح می‌گویند زمین نفس می‌کشد. در این وقت چشمه‌ها و قنات‌ها کم‌آب می‌شود و یک ستاره بعد از هفت برادران (خوشه پروین) بالا می‌آید. وقتی ستاره در برج غوث بالا می‌آید، می‌لرزد و هوا سرد می‌شود.

۲-۳. آبیاری

منابع آب کشاورزی در دهقان به شرح زیر است:

الف- آب‌های زیرزمینی که از طریق حفر چاه‌های عمیق و نیمه‌عمیق، بخصوص در سال‌های اخیر برای کشاورزی استفاده می‌شود.

ب- آب‌های جاری شامل رودخانه‌ها، قنات‌ها و چشمه‌هاست. مهم‌ترین رودخانه‌ها، رودخانه شور است که از کوه‌های غربی و جنوب غربی دهقان سرچشمه گرفته، پس از اتصال به رودخانه همگین و عبور از دهقان به سمت مبارکه و زاینده‌رود جاری می‌شود. قنات‌های دهقان عبارتند از: نجف‌آباد، خیرآباد، حسین‌آباد، برآفتاب، جوی بالا، مهدی‌آباد، برواده، غلغله، ده، سوليجان، نی‌شابه، زردک، قنات هرندي، آستانه، قنات شاه کرم، لاگل، شاه زکریا، بالاخانی، بازن.

قانون آبیاری در هر منطقه با توجه به شرایط زمین کشاورزی متفاوت است. در دهقان به دلیل خرده مالکی بودن و مساحت کم مزارع، آبیاری بیشتر به صورت غرقابی و سنتی انجام می‌شود. هر مزرعه و صحرا برای خود یک میراب داشته که در گذشته به او «سرتاق» می‌گفتند. میراب کسی است که حساب و کتاب همه باغ‌ها و مزارع و آبیاری آن‌ها را در دفتری ثبت و برنامه‌ریزی می‌کند. «در قرون وسطی در بسیاری نقاط، خاصه در مرو، اصفهان و شیراز، مقام میرابی از مقامات مهم و غالباً موروثی بود» (لمتون، ۱۳۴۵: ۴۰۰).

آبیاری در قدیم به دلیل نبود ساعت با بادیه و پیاله انجام می‌شد؛ به این ترتیب که یک پیاله را که ته آن سوراخ کوچکی داشت روی بادیه قرار می‌دادند، کم‌کم آب به درون پیاله وارد می‌شد و بعد از ده دقیقه پر و به داخل بادیه می‌افتاد. میراب سریع پیاله را خشک می‌کرد و دوباره روی آب می‌گذاشت، به تعداد هر پیاله آب، این کار انجام می‌شد.

«معیار تقسیم آب در سطح بخش برای امور کشاورزی، بر حسب یک دوره آبیاری از ۵ تا ۱۲ شبانه روز (۲۴) ساعت در نوسان است. بدین ترتیب که در مزارع، میزان گردش آب قنات‌ها و چشمه‌ها بین پنج، شش، هفت و برخی نه و دوازده روز متناسب با نوع مالکیت، نوع مزرعه و قنات و عوامل دیگر متفاوت است» (محمدی، ۱۳۷۴: ۲۳۴).

۲-۴. اشعار گندم‌کاری

با توجه به کار طاقت‌فرسای گندم‌کاری و اهمیت این ماده غذایی، کشاورزان در مراحل مختلف کاشت و برداشت گندم و جو، سروده‌های دلنشینی را که سرشار از تحرک، هیجان و عاطفه است، می‌خوانند. گندم‌کاران «سرایندگان بی‌نام و نشان هستند که با کلامی موزون و رازگونه، در حین کار، آنچه در دل دارند می‌خوانند. آفرینندگان این اشعار بدیع با خواندن این اشعار در حین کار با دنیای این جهان و آن جهان ارتباط برقرار می‌کنند. مصداق این گفته حضور ویژه مظاهر طبیعت در اشعار کار آن‌هاست» (دوستی، ۱۳۸۶: ۲۴). گاهی هنگام درو گندم و جو برای اینکه حواس حیوان به صداهای اطراف پرت نشود این اشعار خوانده می‌شود:

برو برو خرمن و برو / برو برو خرمن و برو / قربون برم هوشی تو را / زلف بناگوشی تو را / برو برو
خرمن و برو / برو برو خرمن و برو / آهای آهای زبون بسته / به چوم بسته / همین آشوم / حالا تا شوم /
وات می‌کنم / جات می‌کنم / تو ناز داری / نازت کشم / نازی تو را من می‌کشم / برو برو خرمن و برو /
برو برو خرمن و برو / این وریالت / اون وریالت / چون سوارت نگهدارت / برو برو زبون بسته / از این
خرمن نخور گندم / امونته مال مردم / از مال خودم کاهت می‌دم / کاهت می‌دم جوت می‌دم / لب چشمه
اوت می‌دم / برو برو خرمن و برو / برو برو خرمن و برو / آهای آهای زبون بسته / به چوم بسته / همین
آشوم / حالا تا شوم.

۲-۵. اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی

در گذشته، واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه کشاورزی بین مردم رایج بوده و هم‌اکنون نیز در بین افراد کهن‌سال و جوانانی که در کنار پدرانشان به کشاورزی مشغول هستند، کاربرد دارند.

۲-۵-۱. اصطلاحات و عبارات عام کشاورزی

آخوندک (âxundek): نام حشره‌ای سبزرنگ که در مزارع و باغ‌ها دیده می‌شود.

آشوم (âšum): در شروع کار خرمن کوبی ابتدا از قسمت‌های خارجی بافه‌ها، مقداری گندم را روی زمین پهن کرده، سپس با ورجین که به اسب یا الاغ یا گاو بسته شده بود روی این گندم‌ها می‌رفتند تا گاه و گندم جدا شود. این کار تا پایان خرمن تکرار می‌شد.

افتو (oftow): آفتاب

مثال: ارزن روش آفتوه (arzan ruš oftowe)

برگردان: ارزن رویش آفتاب است. (وقتی کسی نخواهد مالش را به کس دیگری قرض بدهد، این مثل کاربرد دارد.) نظیر ارزن پهن کرده‌ام. «گویند کسی از ملانصرالدین طنابی به‌عاریت خواست، ملا گفت بر آن ارزن گسترده‌ام، مرد پرسید: چگونه بر طناب، ارزن گسترند؟ گفت: چون مقصود بهانه است، این نیز بس است» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۹۵ / ۱).

بار (bâr): اصطلاحی در کشاورزی معادل ۱۲۰ کیلو.

مثال: دو سره بار می‌کونه (do sare bâr mikune)

برگردان: دو سره بار می‌کند. (از دو طرف سود می‌خورد). نظیر «اسب ترکمنی، هم از توبره می‌خورد هم از آخور» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۱۴۳ / ۱).

مثال: تو کا خودت بارت چؤلس بار کیا می‌خوای راس کونی (to kâ xodot bârot čowles bâr kiyâ) (mixây râs kuni).

برگردان: تو که بار خودت چوله (کج) است بار چه کسی را می‌خواهی راست کنی؟

بازنه (bâzane): گندم و گاه نیم‌کوب‌شده.

بافه (bâfe): دسته چیده‌شده گندم و جو، «دسته علف یا محصول درو شده» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بافه»)

مثال: سنگا هشتیم رو بافه. (sangâ haštım ru bâfe)

برگردان: سنگ را روی بافه گذاشتیم. (پس از چیدن گندم‌ها و انباشتن آن‌ها، سنگ بزرگی رویشان می‌گذاشتند که از وزش باد در امان باشد. این کار بعدها به صورت ضرب‌المثل در بین مردم رایج گردید. این تعبیر، کنایه از محکم‌کاری است.)

باهاره کاری (bâhâre-kâri): کشت محصولات عدس، نخود، لوبیا و لوبیاچیتی در فصل بهار.

بوجاری (bowjâri): پاک کردن غلات و حبوبات یا باد دادن خرمن.

مثال: مٹ بوجارا لنجون می‌مونه (mes bowjârâ lenjun mimune)

برگردان: مثل بوجارهای لنجان است. این مثل برای افرادی که مداوم در حال رنگ‌عوض کردن هستند به کار می‌رود؛ زیرا بوجارها هر سو که باد بیاید خرمن را باد می‌دهند. در فرهنگ لغات عامیانه آمده

واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی سنتی در دهقان ... (ص ۱-۲۳)----- زهره اسدیان و همکاران ۱۱

است: «آدم ابن الوقت و فاقد عقیده ثابت. چون گویند بوجار لنجان از هر طرف که باد بیاید، دانه را باد می‌دهد» (جمالزاده، ۱۳۸۲: ۱۴۲).

بیج (baj): کشت دیم.

به آدم کم خوراک می‌گویند: «می‌بیجی؟» مگر بیج هستی؟

برز (barz): زمین مرتفع.

بوزرد شدن (bozard-šodan): وقتی که رنگ گندم به زردی متمایل می‌شود. کنایه از چیزهای غیرقابل استفاده است.

پابیل کردن (pâ-bil-kardan): زیر و رو کردن زمین زراعی با بیل.

پاخه (pâxe): گندم خردشده آماده برای باد دادن. در شهرضا «پاخا» (نک. راعی، ۱۳۸۸: ۱۵۸) و در گلپایگان «پاخوئه» (مسیبی، ۱۳۷۶: ۱۵۹) گفته می‌شود.

پازش (pâzeš): هرس کردن گیاه و علف‌های هرز از میان باغ و مزرعه. «گیاه و علف زیادتی را از میان غله‌زار کنند و دور افکندن» (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «پازش»)

پاسفت (pâ-seft): زمینی که برای کاشت بذر سفت شده باشد.

پاشفت (pâ-šoft): زمین پف کرده.

پوت کونه (put-kowne): قنات‌های خشکیده.

پؤلک (powlek): روی هم چیدن خوشه‌ها به صورت دایره وار.

پون (pun): مرزهای خاکی بین دو زمین زراعی باغ یا اطراف هر کرت. علف‌های هرز روی پون‌ها سبز می‌شود که باعث استحکام آن‌ها شده و رفت و آمد روی آن‌ها با سهولت انجام می‌شود.

پیزوری (pizuri): ساقه خشک گندم. از روی کنایه به آدم ضعیف و لاغر نیز «پیزوری» می‌گویند. «پفکی، پوشالی، کم مقاومت و بی‌مصرف» (جمالزاده، ۱۳۸۲: ۱۵۶)

تولکی (tuleki): نشاء، نهال‌های کوچک صیفی جات.

جؤدر (jowdar): گیاهانی که با آب باران کشت می‌شوند.

چلفتی (čolofiti): خار و خاشاک درون باغ و مزارع. به فرد سالخورده و فرتوت می‌گویند: «مٹ پنجه چلفتی شده».

چوم (čom): باد سرد و آفت گونه‌ای که در برخی سال‌ها هنگام بهار بر درختان و مزارع وزیده و باعث سیاه شدن و از بین رفتن جوانه‌های درختان و گیاهان می‌گردد.

وقتی فردی در زمانی که هنوز هوا زیاد سرد نشده، لباس گرم به تن می‌کند، به کنایه می‌گویند: «می‌چوم اومدس؟» (مگر چوم آمده است؟)

حبّه (habbe): هر دانگ معادل ۱۲ حبّه می‌شود.

خوشه (xoše): چوب‌های میوه که به درخت وصل است.

دجه (dejje): خرمن پاک‌شده از کاه.

روندن (rundan): شخم‌زدن زمین.

سامون (sâmun): مرز خاکی کناره کرت‌ها که در آن قسمت، زراعت می‌کنند. همان «سامان» است: «نشانه‌گاه مرز و آن بلندی‌های کنار زمین همواری است که در آن زراعت کرده باشند.» (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «سامون»).

سوس (sos): سبوس گندم و جو.

سوقی (savaqi): زمین سفت و خشک و آماده برای کاشت بذر.

سوفال (sufâl): ته‌مانده خوشه گندم، کاه.

سولک (sulek): نوعی علف که در جوی‌ها می‌روید.

سیله اویدن (sile-umedan): آماده‌شدن زمین برای شخم پس از آبیاری. برای استحکام ریشه گیاه، قبل از کشت، آب را از روی زمین زراعی قطع می‌کردند تا کمی خشک شود.

شله (šale): گندم‌های نیمه‌خردشده.

خرمن بره (xarman-bare): خرمن بهره به معنای سهم از خرمن است که بیشتر نصیب کودکان و افراد مستمند می‌شد. در دهاقان کنایه از دستمزد یا هدیه نیز هست.

قام‌شدن (qâm-šodan): اصطلاحی در کشاورزی است. می‌گویند «گندم قام شده»؛ یعنی گندم در حال خوشه‌زدن است. منظور همان قایم و استوار شدن است.

قاراول (qârâvol): حالتی که نیمی از گندم‌ها هنوز نرسیده است.

قفیس (qefis): قفیز. کیل و پیمانه، واحد سنجش مساحت معادل ۴۲۵ متر زمین.

قونوش (qunuš): باران بهاری در روزهای پنجم، هفتم، پانزدهم، هفدهم، بیست و پنجم، سی و پنجم و چهل و پنجم بهار.

کادون (kâdun): کاهدان، محل نگهداری کاه برای حیوانات اهلی.

مثال: کا آ خودت نیس کادون کا آ خودته. (kâ a xodot nis kâdun kâ a xodte)

واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی سنتی در دهقان ... (ص ۱-۲۳)----- زهره اسدیان و همکاران ۱۳۹۶

برگردان: کاه از خودت نیست کاهدان که از خودت است. («کاه از تو نیست، کاهدان که از تو است»)
(شکوری زاده بلوری، ۱۳۸۰: ۷۷۶)

کارسبز (kâr-sabz): هرس درخت مو در فصل بهار.

کچه‌زدن (koče- zadan): جوانه زدن.

مثال: پشت لبش کچه کرده. (نوجوانی که تازه سیبیل درآورده است).

کله (kole): دسته چیده‌شده حبوبات.

کلی (koli): هر قسمت شطرنجی گشت.

کورتی (kowrti): قسمتی از زمین که اطرافش را برای نگهداری آب، مرزبندی و درونش را مسطح کنند. «کرت (karta) (ا. کشاورزی) قطعه کوچکی از باغ یا زمین زراعتی که با دیواره خاکی کم ارتفاعی از قطعه مجاور جدا می‌شود. شکل و طول آن برحسب نوع خاک، مقدار آب، نوع گیاه و شیب زمین متغیر است» (انوری، ۱۳۸۲: ۱۷۹۶).

لته (latte): زمین زراعی. (پالیز خربزه و خیار) (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «لته»)

لمبه (lombe): به کاه گندم و جو که جمع‌آوری می‌شد «لمبه‌کاه» می‌گفتند.

لوشه (luše): پاجوش‌زدن گیاه و درخت. پاجوش، جوانه‌هایی است که بر روی ریشه‌های سالم برخی گیاهان، درختان و درختچه‌ها می‌روید.

لووه‌دادن (luve- dadan): از بین بردن مزرعه یا باغ توسط دامداران.

به کسی که سر سفره پرخوری می‌کند، از روی استهزا می‌گویند: «سفره را لووه داد».

مل (mol): اول، ابتدا، ابتدای زمین کشاورزی و باغ.

مثال: مل لته برزه (mol- latte- barze): اول لته بلنده. اول زمین کشاورزی که بلند است و آب به آن جا نمی‌رسد.

مل آدرکردن (mol-â- darkardan): تقسیم‌بندی زمین کشاورزی.

واچینی (vâ-čini): جمع‌آوری ته مانده محصول.

ورچیدن (var-čidan): جمع‌آوری محصول.

ورکردن (var- kardan): برداشت کردن محصول. به کشیدن غذا در ظرف نیز «ور کردن» می‌گویند.

۲-۵-۲. اصطلاحات مربوط به ابزار کشاورزی

آرتچی (ârtči): آردچی، ابزار سنگی که به طور دستی گندم را به آرد تبدیل می‌کند.

آسیو (âsiyow): آسیاب، محلی که گندم‌ها را با الاغ و برای آردکردن به آنجا می‌برند.
مثال: آسیو گرت داره، خونه وم حرف داره. (âsiyow gart dâre xune vom hârf dare)
برگردان: آسیاب گرد دارد، خونه هم حرف داره. (برای افرادی به کار می‌رود که اختلافات خانوادگی را بزرگ‌نمایی می‌کنند.)

آگیم (âgim): دور تا دور چوبی غربال و الک. «گم غربال» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «آگیم»)
اردال (ardâl): بدنه اصلی ورجین که در خرمن‌کوبی استفاده می‌شود. این کلمه، مقلوب کلمه «الدار» است.

أراق (orâg): داس.

اراقچین (orâqçin): داس کوچک.

أجنگ (ojang): هوجنگ، از حلقه‌های تابیده از نوار چرمی باریک تهیه می‌شد و دسته بلند خیش را در این حلقه‌ها گیر می‌دادند.

بیل‌نکی (bil-noki): بیل نوکی. نوعی بیل مثلثی‌شکل و نوک‌تیز که با آن، خاک باغ و مزرعه را می‌کنند.

پارووه (pâruve): ابزار دروکردن گندم به صورت ایستاده.

تاچه (tâçe): کیسه‌ای بزرگ بافتنی برای حمل غلات. «یک لنگه از خورجین، یک لنگه کوچک از باری، جوالی کوچک نیم‌بار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «تاچه»)
به کسی که لپ‌های بزرگ و برجسته داشته باشد می‌گویند: «مٹ تاچه».

تاپو (tâpo): ظرف ساخته‌شده از گل که در آن گندم و جو می‌ریختند. «به صفاهانی ظرفی را گویند که از گل ساخته باشند و در آن گندم و نان و امثال آن کنند» (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «تاپو»)
به آدم چاق می‌گویند: «مٹ تاپو».

تارسبون (târesbun): طناب بافته‌شده از موی بز که برای بستن بار روی الاغ یا به پشت، از آن استفاده می‌کنند.

تخدون (toxdon): تخمدان، خزانه، محلی که در آن بذر گیاهان را به صورت انبوه می‌کارند و پس از سبز شدن و رسیدن به رشد کافی از آنجا به محل اصلی منتقل می‌کنند.

توبره (tubre): کوله‌ای که کشاورزان بر پشت کمر بسته و در آن مواد غذایی می‌گذاشتند.

مثال: هم آخور می‌خوره هم اتوبره. (ham a âxor mixore ham a tubre)

برگردان: هم از آخور می‌خورد هم از توברה. (هم از سهمیه خود استفاده می‌کند هم از سهمیه دیگران).

تور (tur): ابزار ساخته‌شده با نخ مویی برای حمل گاه از خرمن به کاهدان.

چوم (čum): ابزاری در کشاورزی در خرمن‌کوبی. «آلتی است از چوب و آن چون نیمکتی است و در زیر دو غلطک دارد و بر هر غلطک جای به جای، دندان‌های چوبی نصب شده است و به گاو و یا اسب کشیده شود و چون بر ساقه‌های گندم حرکت کند خرد کند و گاه از دانه جدا سازد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «چوم»).

خور (xur): «گونه‌ای خورجین دو قسمتی از جنس پشم گوسفند یا موی بز که دهانه آن را پیش از انداختن بر روی الاغ یا قاطر می‌بستند» (حسام‌پور و جبار ناصر، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

دول (dowl): مقلوب و تحریف‌شده دلو است. (جمالزاده، ۱۳۸۲: ۲۶۵)

مثال: دول همش سالم آچا بالا نیمیاد. (dul hameš sâlem a čâ bâlâ nîmyâd)

برگردان: دلو همیشه سالم بالا نمی‌آید. (همیشه کارها بر وفق مراد پیش نمی‌رود.)

رؤ (row): وسیله‌ای برای جابه‌جایی بافه‌های خردشده از جایی به جای دیگر.

زنبر (zanber): از آلات کشاورزی.

سرنند (sarand): وسیله‌ای برای بیختن گندم‌ها. «غربالی سیمی دارای سوراخ‌های نسبتاً بزرگ که با آن غلات را پاک کنند» (معین، ۱۳۷۵: ذیل «سرنند»).

شاگردک (šâgerdek): تخته منحنی‌شکل که با آن گندم‌های ته‌مانده خرمن را جمع می‌کردند.

غلبور (yowlbor): الک، مقلوب واژه «غربال» است. این واژه با تلفظ «غربور/غلبور» هم به کار می‌رود.

به فردی که خجالتی است از روی استهزا می‌گویند: «یه غلبور بیگیر در چشات».

مثال: آرتما بیختم غلبورما دار کردم. (ârtmâ bixtam yowlbowrmâ dâr kardm.)

برگردان: آردم را بیختم، غربالم را آویزان کردم. (این مثل زمانی کاربرد دارد که کاری را از کسی انتظار دارند و او در جواب می‌گوید که دیگر از ما گذشته و ما آردمان را بیختمیم و الک را آویزان کردیم.)

کاموا (kâmva): کمباین.

کپّر (kapper): نوعی خانه که از چوب و گیاه در مزارع و باغ‌ها ساخته می‌شود.

کتفر (katfer): کتور، وسیله‌ای برای کرت‌بندی و مرزبندی زمین است.

گولی‌ترنک (quli-tornek): غلتک.

به افراد قدکوتاه و چاق از روی استهزا می‌گویند: «مث گولی‌ترنک».

کم (kam): ابزاری برای غربال کردن گندم. این وسیله دارای سوراخ‌های بزرگی است که گندم‌ها از این سوراخ بیرون آمده و سنگریزه‌ها و گندم‌های خرد نشده در آن باقی می‌ماند.

کولوق کو (kuluq-ku): کلوخ کوب، ابزار کلوخ کوبی. ابزاری تیشه‌مانند با دسته بلند که کنده چوبی بر سر آن قرار دارد و کلوخ‌ها را با آن خرد می‌کرده‌اند.

کوزل کو (kowzel-ku): کوزل کوب، چوبی که با آن خوشه‌های گندم و جو را می‌کوبیدند. کوزل کوبیدن کار بسیار دشوار و طاقت‌فرسایی بوده است. وقتی از فردی زیاد کار می‌کشند در اصطلاح می‌گویند: «کوزلشا گرفتند».

وریندی (var-bandi): پارچه‌ای چهارگوشه که دو طرف بالای آن به پشت کمر بسته می‌شد و دو سر دیگر پارچه را جلو می‌گرفتند، بذر گندم و جو را داخل آن ریخته، بر زمین می‌پاشیدند.

واز (vâz): وسیله‌ای که با آن سلّه زمین را می‌شکستند تا جوانه‌ها راحت از زمین بیرون بیاید، به این عملیات «وازکشی» می‌گویند.

ورجین (verjin): ابزار خرد کردن خوشه‌های گندم و جو در خرمن. ساختمان ورجین از سه تابه تشکیل شده که هر تابه ۷ یا ۸ تیغه آهنی داشته است.

هلوار (halvâr): ابزار غربال کردن حبوبات و گندم از کاه، ابزار سرنزد کردن گندم در بوجاری.

هوچین (howč'in): ابزار بوجاری، بادکش کردن کاه و جدا کردن گندم و جو و انداختن بافه‌ها به زیر ورجین.

هووارتی (huvâr'ti): کاه گندم و جو دروشده یا چوب‌های کوچکی که در جوی آب روی هم جمع می‌شود.

۲-۵-۳. اصطلاحات مربوط به نیروی کار کشاورزی

ارباب: مالک زمین.

ارباب - ریتی (arbâb-rayeti): ارباب رعیتی؛ یعنی زمین و همه امکانات از ارباب و و سایر کارهای کشاورزی بر عهده رعیت است.

بؤجار (bowjâr): بوجار، کارگر خرمن کوب. «آن که با غربال‌های بزرگ، گندم و برنج و دیگر دانه‌ها را از فضول پاک کند و جدا کند و طبق گیرد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «بوجار»).

پاکار (pâkâr): نماینده خان و ارباب در امور کشاورزی. به پاکار «سرکار» هم می‌گفتند. پاکار (شخصی که در شهرها و ده‌ها جای مردم به محصلان و ارباب طلب دیوانی نماید) (رشیدی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

به کسی که پایه هر کاری باشد می‌گویند: پاکار، به طور مثال فلانی پاکار است.

چوم‌کش (čum-keš): شخصی که روی ورجین می‌نشیند و گندم‌ها را خرد می‌کند. خرمن‌کوب. در مناطق دیگر «چون‌کش» می‌گویند.

دشتون (daštawn): دشتبان، مسئول نگهداری از مزارع و مراتع.

ریت (rayet): رعیت. کسی که در زمین دیگری کار می‌کرده است.

سرکار (sarkâr): شخصی که موقع تقسیم محصول از طرف ارباب در مزارع حاضر می‌شد.

ورزاؤ (varzow): «گاو را گویند که زمین بدان شیار کنند؛ یعنی گاو زراعت». (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «ورزاؤ»)

مثال: زمین کا سف شد ورزاؤ آچش صحبش میبینه، صحبشم آچش ورزاؤ.

(zimin kâ sef šod varzow a češ sahaboš mibine sahanšom a češ varzow)

برگردان: زمین که سفت شد گاو ورزاؤ از چشم صاحبش می‌بیند و صاحبش از چشم ورزاؤ. (وقتی در موضوعی پیچیده مشکلات را به گردن همدیگر می‌اندازند.) این مثل معادل است با «زمین که سفت شد گاو از چشم گاو می‌بیند» (شکوری زاده بلوری، ۱۳۸۰: ۶۰۴).

هیبار (hiyâr): کارگر. شاید کوتاه‌شده کلمه «همیار» باشد.

یابو (yâbu): اسب.

مثال: خره کار کونه، یابووه بخوره. (xare kar kone yâbuve boxore)

برگردان: خره کار کند و یابو بخورد. (یک نفر کار می‌کند و دیگران بهره می‌برند.) «کار کردن خر، خوردن یابو» (دهخدا، ۱۳۷۴: ۳/۱۱۷۹).

یابو ورش داشته. (yâbuve varoš dâšte)

برگردان: یابو برش داشته است. «خود را گم کردن، بر اثر رسیدن به مال و مکننت و جاه و نعمت دوستان قدیم را فراموش کردن» (جمالزاده، ۱۳۸۲: ۵۷۰).

۲-۵-۴. اصطلاحات مربوط به آبیاری

آسار (âsar): وقتی به گندم دیر آب داده شود، می‌گویند آسار شده است.

آساسوز (âsâsuz): اگر آبیاری گندم دیر شود می‌گویند آساسوز شده است.

آلج (âlej): واحد اندازه‌گیری دبی آب.

آلج گرفتن (âlej- gereftan): تقسیم آب در چند جوی.

اؤ اوفتادن (a- ow- uftâdan): سیراب‌شدن زمین از آب.

اوشی (oši): تقسیم‌بندی زمین برای آبیاری بهتر.

او (ow): آب.

مثال: اؤ را خودشا و ا می‌کونه. (ow râ xodšâ vâ mikune).

برگردان: آب راه خودش را باز می‌کند. (هر مشکلی راه حلی دارد).

اؤ داشتن (ow-dâştan): نوبت آب کسی بودن.

اؤ یار (ow-yâr): آبیاری.

اؤ دی (ow-dey): آب‌ده.

بولولی ا (bululi-ow): کمی آب که در جوی جاری می‌شود.

پاین اؤ (pâyñ-ow): آبی که از پایین زمین کشاورزی هدر می‌رود.

پشته قنات (pošte- qenât): خاکریز اطراف چاه‌های قنات.

پیاله (piyâle): زمان‌بندی تقسیم آب کشاورزی. هر پیاله معادل ده دقیقه است. این واژه معادل واژه

«پنگ» است که در تعریف آن گفته شده: «کاسه مسین یا روین پیمودن آب روان را که ته آن سوراخ

تنگی کنند و در آب گذارند چون پر گردد و در ته نشیند یک پنگ شود و اکثر آبیاران می‌دارند و در مقسم

آب نهند (رشیدی، ۱۳۸۶: ۱۶۸).

تر کردن (tar-kardan): آبیاری کردن.

تش (teš): تشنگی دادن به زراعت و باغ در مواقع لازم.

جدول قنات (jadvel-qenât): محل خروج آب از قنات.

جوق (juq): جوی آب.

مثال: اوشون تو یه جوق نیمره. (owšun tu ye juq nimre).

برگردان: آبشان توی یک جوی نمی‌رود. (وقتی دو نفر مخالف نظرات همدیگر هستند و با هم سازگاری

ندارند).

جوق اوشی (juq- oši): جویی که آب را به وسط زمین هدایت می‌کند.

خاکو (xâku): نخستین آبی که پس از پاشیدن بذر به زمین داده می‌شود.

داغ اؤ گرفتن (dâγ-ow- gereftan): اندازه‌گیری سطح آب در جوی.

دوناب (dunâb): آخرین آبیاری محصول.

سراؤ (sar-ow): جایی از کنار رودخانه که با ایجاد مانع، آب به داخل جویبار هدایت می‌شود.

سر طاق (sar-tâq): مقسم آب کشاورزی.

طاق (tâq): معادل ۱۲ ساعت آب کشاورزی.

قرش (qareš): نوبت آبیاری باغ و مزارع.

قمبو او (qombo-ow): گودال آب.

کؤل (xowl): به کوره‌های مصنوعی و دست‌ساز می‌گفتند که در قدیم از سفال می‌ساختند و در خروجی بعضی از قنات‌ها نصب می‌شد، اما امروزه از جنس سیمان است.

کۆرتی (kowrti): زمین را به صورت جوی برای آبیاری تقسیم‌بندی می‌کنند.

گشت (gašt): قسمت تقسیم‌بندی‌شده زمین برای آبیاری به صورت شطرنجی.

میراؤ (mir-ow): میرآب، شخصی که در قبال گرفتن دستمزد معین، وظیفه رساندن و هدایت آب را تا نزدیک زمین یا باغ بر عهده دارد.

مثال: با مرگ میراؤ باغ بی او نیمشه (bâ marg mirow bâ γ bi ow nimše)

برگردان: با مرگ میرآب باغ بی‌آب نمی‌شود. (میرآب، مقسم آب در کشاورزی است و کار او اهمیت بسیاری دارد، با این حال، اگر او نباشد کار به شخص دیگری واگذار می‌گردد. وقتی بخواهند کم اهمیت بودن کاری را نشان بدهند این مثل را به کار می‌برند.)

واره (vâre): مانع خاکی جلوی آب در جوی.

واره را او بردس (vâre râ ow bordes)

برگردان: واره را آب برده است. (وقتی واره را آب برد ممکن است خرابی و ویرانی در باغ‌ها و مزارع پیش بیاید. این مثل وقتی کاربرد دارد که مشکلی پیش آمده و رفع آن به سختی انجام گیرد.)

واره گردوندن (vâre-gardundan): عوض کردن مسیرآب برای سیراب‌شدن همه قسمت‌های مزرعه.

۲-۵-۵. اصطلاحات مربوط به روییدنی‌ها در مزارع

اشترغاز (oštor γ âz): نام گیاهی که در کنار چشمه‌ها و جویبارها به صورت خودرو می‌روید. در دهاقان، این گیاه را در آش دوغ یا کشک می‌ریزند. «بیخ درخت انجدان است و صمغ آن را انگوزه خوانند و بعضی گویند گیاهی است که بیخ آن را آچار سازند و معنی آن شوء الجمال است و عربان،

زنجبیل العجم خوانند. تب ریع را مفید باشد.» (برهان، ۱۳۹۱: ذیل «اشترغاز»)

آلی شنگ (âli-šang): شنگ، نوعی علف هرز است که ریشه‌ای محکم دارد و در زمین زراعی یا باغ می‌روید. «شنگ گیاهی است از تیره مرکبان که علفی و دارای برگ‌های متناوب است. میوه‌اش فندقه و گل‌هایش بصورت کاپیتول در انتهای ساقه قرار دارد. شنگ دارای گونه‌های مختلف است که همه در آب و هواهای معتدل آسیا (از جمله ایران) و اروپا و آفریقا می‌رویند. چون شنگ یکی از سبزی‌های خوردنی است و در اغذیه مصرف می‌شود در بعضی نقاط آن را می‌کارند» (معین، ۱۳۷۵: ذیل «شنگ»).

بُدرک (bazrek): نام گیاهی که از آن روغن چراغ می‌گرفتند.

بدنجیل (bedenjil): بیدانجیر. مردم اعتقاد دارند که همراه داشتن دانه این گیاه برای جلوگیری از چشم زخم مفید است.

پیچک (piček): علف‌های هرز که در مزارع می‌روید.

تاسه (tâse): تیغ و خارهایی که همراه با جو از زمین بیرون می‌آید.

تلخه (talxe): گیاه هرز بسیار تلخ. «دانه‌ای است خرد و مدور که در گندم‌زار روید و به گندم آمیزد و نان از آن گندم مزه تلخ گیرد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «تلخه»).

مثال: تلخه پرتو گندومه او می‌خوره. (talxe partove gandume ow mixore)

برگردان: تلخه (علف هرز) پرتو (در کنار) گندم آب می‌خورد. (با آبیاری باغ و مزرعه، علف‌های هرز رشد بسیاری کرده و مزاحمت‌هایی برای رشد گیاهان و درختان ایجاد می‌کنند. این مثل زمانی کاربرد دارد که افراد کم‌ارزش در کنار افراد بزرگ و توانمند قرار گرفته، به نان و نوایی می‌رسند.)

تیک‌زاغی (tik-zâyi): تیغ، خار. مثل تیک‌زاغی تو چشم کسی بودن (سبب ناراحتی و عذاب کسی بودن)

جاز (jâz): بوته.

مثال: می‌ا‌پش بته جاز دراومدی. (mey a poš botte jâz daromedey)

برگردان: مگر از پشت بوته جاز درآمده‌ای؟ (شخصی که اظهار بی‌کسی و تنهایی می‌کند.)

زردک (zardek): نام گیاهی شبیه هویج که در مزارع کشت و برای خوراک دام استفاده می‌شده است.

مثال: می‌کونه زردک پا کردی. (mey kowne zardek pa kardey)

ککوج (kakoj): علفی خودرو در میان کشتزار بدرک، که از آن برای روغن چراغ استفاده می‌شده است.

کلاسیر (kelâsir): نام علفی خودرو که دارای پیازچه است و طبع گرمی دارد و همراه با نان پخت می‌شود.

کونه (kowne): ریشه.

مثال: پیازش کونه نیمکونه. (piyâzoš kowne nimkune).

برگردان: پیازش کونه نمی‌کند. (برای افرادی کاربرد دارد، که در زندگی ولخرجی می‌کنند.) در کتاب فرهنگ لغات عامیانه، کونه‌کردن به معنای «پاگیرشدن، استوارشدن در جایی؛ سابقه پیدا کردن و نفوذ یافتن و میخ خود را کوبیدن» آمده است. (نک. جمالزاده، ۱۳۸۲: ۴۵۰)

مَرغ (marγ): علف‌های هرز در باغ‌ها و مزارع.

۲-۵-۶. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به آفات کشاورزی

شفته (šefte): شته، نوعی آفت در مزارع.

مارسمبولک (mâr-sombulek): آبدوزک. حشره‌ای سیاه‌رنگ که ریشه گیاهان را می‌خورد.

کورک (kurek): نوعی آفت گیاه.

سرخک (sorxek): آفتی که از آبیاری زیاد به محصول برسد.

۲-۵-۷. اصطلاحات مربوط به کوددهی

پشگل (pešgel): «سرگین گوسفند و آهو و اسب و خر و استر و اشتر و از گاو، آن گاه که سخت و

مدور باشد» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «پشگل»)

مثال: خوشگل‌پسند پشگل‌پسند می‌شه (برای افرادی که در اختیار کردن همسر سخت‌گیری می‌کنند به کار می‌رود.) به عبارت دیگر؛ یعنی، آدمی که به دنبال بهترین باشد، مغبون می‌شود.

تاپّه (tâppe): کود اسب، گاو و الاغ.

کوت (kut): کود حیوانی که از مدفوع حیوانات درست می‌شود. مزارع و باغ‌ها در فصل پاییز و زمستان

کوددهی می‌شوند تا باران و برف روی آن باریده و شیره کود به ریشه گیاهان و درختان برسد.

پغر (peγer): فضولات گوسفند که به عنوان کود استفاده می‌شود.

زل (zel): فضولات پرندگان که به عنوان کود برای درختان به کار می‌رود.

۳. نتیجه‌گیری

کشاورزی از مشاغل اصلی در دهاقان است. واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی بسیاری در دهاقان وجود دارد که در این مقاله به برخی از آن‌ها اشاره شد. بسیاری از این واژه‌ها و اصطلاحات که در دهاقان کاربرد دارند با مناطق دیگر در تلفظ و معنی مشترک هستند یا با تغییراتی در لفظ و معنی به کار می‌روند. برخی از این واژه‌ها به مرور زمان، کاربرد خود را از دست داده یا کمتر استفاده می‌شوند؛ مانند چوقون،

بزرک، ککوج، تاسه، جوق اوشی، زنبر، غلبول، کتفر. برخی از واژه‌ها هنوز در بین کشاورزانی که نیمی از کار کشاورزی‌شان به صورت سنتی است کاربرد دارند؛ مانند خیش، اوراق، اوراقچی، بافه، پُولک، قونوش. برخی از واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی دیگر مانند جوغ، اردال یا الدار، پاشت، کورتی، سوس، قفیس، غلبور، شفته، کتفر و غیره با فرایندهای ابدال، تخفیف، حذف یا قلب به کار رفته‌اند. از بین این واژه‌ها برخی نیز به مشاغلی اختصاص دارند که امروزه تنها افراد سالخورده با آن‌ها آشنایی دارند؛ مانند چوم‌کش، بُوچار، گویار، دشتون، میراؤ. بعضی از ضرب‌المثل‌هایی که در آن‌ها از واژه‌های کشاورزی استفاده شده، در سایر مناطق با شکل و شیوه متفاوت کاربرد دارند.

پی‌نوشت‌ها

(۱) اسامی و مشخصات این افراد عبارت است از:

- امین‌جعفری، رضا، ۱۳۰۸، بی‌سواد، کشاورز.
- بهرامی، حسین، ۱۳۴۵، تحصیلات متوسطه.
- بمانعلی زاده، محمدعلی، ۱۳۳۰، کارشناسی.
- جهانگیری، محمدقلی، ۱۳۳۱، دیپلم.
- حجازی، سیدرضا، ۱۳۴۶، ابتدایی، کشاورز.
- خدابخشی، معصومه، ۱۳۶۴، کارشناسی
- خواجه، اسماعیل، ۱۳۴۵، کارشناسی
- رضوانی، علی‌اصغر، ۱۳۴۰، کارشناسی و خارج حوزه علمیه.
- قره‌قانی‌پور، نرگس، ۱۳۶۴، کارشناسی ارشد اصلاح نباتات.
- کیخائی‌دهاقانی، اسدالله، ۱۳۱۵، ابتدایی، کشاورز.
- محمدزمانی، اسدالله، ۱۳۱۶، کشاورز.
- کیخا، کریم، ۱۳۱۵، ابتدایی، کشاورز.
- محمدی، ابراهیم، ۱۳۵۷، دیپلم.
- نبیان، محمدعلی، ۱۳۳۴، کارشناسی.

منابع

- الاصفهانی، محمد مهدی بن محمد رضا (۱۳۶۸). نصف جهان فی تعریف الاصفهان. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- انوری، حسن (۱۳۸۵). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.

- برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۹۱). برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، حسینعلی (۱۳۶۵). پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران. مشهد: آستان قدس رضوی.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۸۲). فرهنگ لغات عامیانه. تهران: سخن.
- حسامپور، سعید، و جباره ناصرو، عظیم (۱۳۸۷). واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی در گویش سرخی منطقه کوهمره سرخی فارس. گویش‌شناسی، ۱(۷)، ۱۶۲-۱۷۳.
- خواجه‌پور، محمدرضا (۱۳۸۴). اصول و مبانی زراعت. چاپ دهم. اصفهان: جهاد دانشگاهی.
- دوستی، شهرزاد (۱۳۸۶). گندم‌کاری در آئینه شعر عامیانه. فرهنگ مردم ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۴). امثال و حکم. چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر.
- راعی، پیمان (۱۳۸۸). اصطلاحات و واژه‌های کشاورزی و باغداری در گویش قمشه (شهرضا). فرهنگ مردم، ۲(۳۱ و ۳۲)، ۱۵۳ - ۱۶۸.
- شکوری‌زاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰). دوازده هزار مثل فارسی و سی هزار معادل آن‌ها. چاپ دوم. مشهد: آستان قدس رضوی.
- رشیدی، عبدالرشیدبن عبدالغفور (۱۳۸۶). فرهنگ رشیدی. مقدمه و تصحیح اکبر بهداروند. تهران: سیمای دانش.
- عناقه، عبدالرحیم، و محمدی، اصغر (۱۳۸۱). سیمای دهاقان. تهران: پیراسته.
- لمتون، ا.ک.س (۱۳۴۵). مالک و زارع. ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمدی، اصغر (۱۳۷۴). بررسی عوامل مؤثر در بیکاری و ایجاد زمینه‌های اشتغال در منطقه دهاقان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی دهاقان.
- مسیبی، محمد (۱۳۷۶). مقدمه‌ای بر شیوه‌های کشاورزی سنتی مردم شهرستان گلپایگان (واژه‌ها و اصطلاحات کشت گندم). نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۲(۱۰ و ۱۱)، ۱۴۱-۱۶۴.
- معین، محمد (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- ناصح، محمدامین (۱۳۸۹). گویش‌شناسی: دریچه‌ای به سوی مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی ادبی. نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، بیرجند.
- نصحی، غلامحسین (۱۳۸۶). هواشناسی و محصولات کشاورزی. اصفهان: نصح.